۹۹. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۳/۰۸)

۹۹. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۳/۰۸) سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - یکشنبه، ۰۸ خرداد ماه ۱۴۰۱ موضوع : عدم جریان پارادوکس‌های «خرمن» و «زنون» در اهلال هلال

- پیش‌گفتار(چکیده)
- نقد قول ابتعاد قمر از شمس در اهلال هلال
- عدم ورود شبهه خرمن و شبهه زنون در اهلال هلال

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
عدم جریان پارادوکس‌های «خرمن» و «زنون» در اهلال هلال

موضوعات فرعی:
نقد مالک بودن ابتعاد قمر از شمس در اهلال هلال،
بررسی جریان شبهه خرمن و شبهه زنون در اهلال هلال

نقد قول ابتعاد قمر از شمس در اهلال هلال

در صفحه چهاردهم بودیم.

> **و توصيف الرؤية في بحث الهلال بالطريقية و إن كان حسناً و ابتعاداً عن جعل الموضوعية للرؤية المتعارفة، لكن المهمّ هو تشخيص ما جعلت الرؤية طريقاً إليه، الذي هو الموضوع حقيقة، فهل هو الفاصلة الخاصّة بين الشمس و القمر، أم هو الهلال عند العرف؟ و لا يتفرّع على طريقية الرؤية عدم إجزاء الرؤية بالتلسكوب إذا كان الموضوع هو الهلال العرفيّ على ما أوضحناه[1]**

«لكن المهمّ هو تشخيص ما جعلت الرؤية طريقاً إليه، الذي هو الموضوع حقيقة، فهل هو الفاصلة الخاصّة بين الشمس و القمر، أم هو الهلال عند العرف؟»؛ در همین عبارت دو بحث مهم داریم که مطرح شده. قبلاً هم آن را فرموده بودند که هر جای آن مهم باشد را عرض می‌کنم. در پایان مباحثه بحثی بود که به فرمایش آقا نیاز به کار داشت و با دو-سه کلمه در آخر مباحثه ممکن نبود سر برسد. لذا برای الآن مطرح شد. حال برای شروع بحث آن را ادامه می‌دهیم.

آن چیزی که من عرض کردم این بود: در حد ترخص و قطع تلبیه و امثال آن‌ها فرمایش هیوات و کتاب رؤیت هلال روشن بود. آن‌ها می‌گفتند که رؤیت، طریقیت دارد، نه موضوعیت؛ طریق به یک فاصله است. و لذا با مطلب نسبتاً واضحی می‌فرمودند دیدن بیوت و جدران با تلسکوپ فایده ندارد. دیدن چه فایده‌ای دارد؟! فاصله است و از دور دیوار را می‌بینیم. موضوع نیست. به آن حد طریقیت دارد؛ فاصله‌ای معین بود؛ موضوع حکم شرعی برای ترخص و این‌که نماز را در آن جا قصر بخواند بود. در قطع تلبیه هم همین‌طور است. وقتی می‌بینند این دیدن، طریقیت به این دارد که شما یک بُعد خاصی از بیوت مکه پیدا کرده‌اید و در اینجا دیگر قطع تلبیه می‌کنید درحالی‌که متمتع هستید. این هم روشن است. طریقیتِ این دو محل نزاع نبود. فلذا از فرد اجلی و واضح طریقیت در رؤیت برای فرد خفی آن استفاده کردند که محل بحث بین فقها و مفتین است. این طرف و آن طرف قائل دارد. فرد جلی آن جا همین ترخص و قطع تلبیه بود. فرد خفی آن کجا است؟ ما نحن فیه.آیا رؤیت طریقیت به یک بُعد خاص قمر از شمس دارد یا نه؟

آن چیزی که من عرض کردم این شد: در مانحن فیه با توضیحاتی که اهل فن دادند و در امر سیزدهم مراسلات رؤیت هلال فرمودند مرحوم خواجه چقدر زحمت کشیدند! از همه بیشتر! ولی فرمودند لمیات بشیء که دقیق و حساب شده باشد. ابتدا تعبیری مانند متعذر داشتند و بعد گفتند متسحیل است.

> **أعرضوا عن تخريج ضابطة كلّيّة لرؤية الهلال في جميع الشّهور،و ذلك لتعذّر تعيين ضابطة كلّيّة للأهلّة لّيّة للأهلّة، من حيث البعد السوي و البعد المعدّل و الارتفاع و انحراف عن مغيب الشمس و مكث فوق الأفق و سائر الجهات الفلكيّة الّتي لا يمكن إدراج جميعها تحت قاعدة كلّيّة أبدا [2]**

لذا در ادامه فرمودند: **«فإذن تعيين الضّابطة الكلّيّة الحقيقيّة لرؤية الهلال عند المنجّمين من الأمور المستحيلة».** روی این حساب من عرض کردم رؤیت در رؤیت هلال، به چه چیزی طریقیت دارد؟ شما می‌فرمایید به بُعد. ما که بُعد خاصی نداریم. هر وقتی یک درجه است. باید محاسبه کنید؛ البته آن هم به نحو مستحیل که باید نزدیک آن را به دست بیاوری. پس ذو الطریق رؤیت چه چیزی است؟! ما ذو الطریق خاص نداریم. این عرض من بود که در مسأله طریقیت به بُعد، ما بعد خاص نداریم.

دیروز در آخر مباحثه فرمودند در هر دفعه و در هر ماهی رؤیت، طریقیت به بُعد خاصی است. بُعد خاص همان ماه. ما که می‌بینیم این بُعد طریق به یک فاصله گرفتن خاصی برای ماه از شمس است. ولو اختصاص به همین ماه داشته باشد. ولی خلاصه طریق به بعد است. الآن من مقصودم را خدمت شما عرض بکنم و بعد از اینکه آن را خدمت شما عرض کردم رفتوبرگشت ها و آن چه در ذهن شریف شما است مطرح می‌شود. سؤالاتی که من روی این مبنا محضر شما دارم این است:

> 5:58

الآن مثلاً ماه شوال است. شما می‌گویید وقتی ما هلال شوال را می‌بینیم، رؤیت ما طریقیت به بُعد خاصی در همین ماه است. خب حال فرض می‌گیریم که این ماه، دوازده درجه بوده. قمر به دوازده درجه که رسید ما آن را می‌بینیم. پس رؤیت ما طریقیت به این دارد که موضوع این ماه شوال بُعد خاص دوازده درجه است. سؤالاتی مطرح می‌شود. الآن که این ماه شوال دوازده درجه است، ده درجه بُعد خاص هست ای نیست؟ وقتی به دوازده درجه رسید ما ماه را می‌بینیم. لذا می‌گویید برای این ماه دوازده درجه بُعد خاص است. ده درجه در این ماه بُعد خاص هست ای نیست؟

شاگرد: نیست.

استاد: پس ده درجه بُعد خاص نیست. در همین ماه شوال پانزده درجه بُعد خاص هست ای نیست؟

شاگرد: نیست

استاد: نیست، چون از دوازده درجه گذشته است. حال به ماه بعدی می‌رویم. درجه عوض شد؛ مثلا پانزده درجه شد. در ماه بعد که باید قمر به پانزده درجه برسد تا ما آن را ببینیم، دوازده درجه بُعد خاص هست ای نیست؟ نیست. هجده درجه بُعد خاص هست ای نیست؟ نیست. پانزده درجه بُعد خاص است.

شاگرد: اگر از پانزده درجه در شود، به طریق اولی دیده می‌شود.

استاد: بُعد خاصی است که کاشف از آن بُعد اصلی است.

شاگرد: یعنی وقتی هجده درجه می‌شود، کاشف از این است که پانزده درجه شده است.

استاد: بله، پس هجده بُعد خاص منظور نظر ایشان نیست.

شاگرد: منظور ایشان این است که بعد از پانزده دیگر به آن رسیده؟

استاد: پانزده که دیگر بُعد خاص نیست. پس تا آخر ماه هم هست. بدر هم هست. وقتی ماه به شب چهاردهم میرسد آن هم هست. منظور من توضیح دادن این است.

حال سؤالی که من دارم این است: پس دوازده درجه در ماه شوال بُعد خاص شد. پانزده درجه در ماه ذی القعده بُعد خاص شد. سؤال این است: چه چیزی موجب خصوصیت عدد دوازده در ماه شوال شد؟

شاگرد: در حد ترخص از آن بُعدی که موضوع گذاشته بودند یک انتظار و غرضی داشتند. مثلا میخواستند حومه شهر را معلوم کنند. خب اینکه میخواستند حومه شهر را معلوم کنند، طبیعتا یک بُعد خاص است. در مانحن فیه این بُعدهای خاص که موضوع میشود میخواهند چه چیزی را به ما ارائه بدهند؟ با توجه به مبانیای که اینها داشتند و از بحث میقاتیت جلو میرفتند، میخواستند بگویند ما یک بُعد خاصی را بگذاریم که آن بُعد خاص بتواند میقات باشد. بعد میگویند چه چیزی باعث این خصوصیت شد که در ماه شوال، دوازده درجه باشد؟ اینکه این مقدار فاصله بگیرد میتواند میقات باشد. در ماههای بعدی اگر پانزده درجه فاصله بگیرد میتواند میقات باشد.

استاد: سؤال ما این است: چرا در این ماه شوال اگر دوازده درجه فاصله بگیرد میتواند میقات باشد اما در ماه بعدی ممکن نیست؟

شاگرد: در ماه شوال بهصورت عادی همه میتوانند ببینند و در ماه بعدی در پانزده درجه میتوانند ببینند.

استاد: پس به این برگشتیم که میتوانند ببینند. در اینجا اگر شخص دیگری نظری دارد بفرماید. ما الذی اوجب الخصوصیة؟ چه چیزی باعث شد که در این ماه دوازده درجه میقات باشد و در ماه بعد پانزده درجه باشد؟

شاگرد: اینکه میتوانیم آن را ببینیم.

استاد: خب سؤال بعدی. شما که میفرمایید امکان رؤیت داشته باشد، مگر روی همین مبنا نمیگویید که رؤیت طریق است؟ ذو الطریق این رؤیت چیست؟

شاگرد۲: بهعنوان حکمت میگوییم.

استاد: نه، خود شما میگویید که رؤیت طریق است. باید جواب بدهید. اگر شما خودتان میخواهید چیزی بگویید به آن میرسیم. اما روی مبنای این آقایان بگویید. مگر شما نگفتید که در اینجا رؤیت طریقیت دارد؟

شاگرد۲: وقتی که در دلیل اخذ شده بود را گفتند که طریق است. اما الآن شما میگویید دلیل بر این حکم چیست، این با هم فرق میکند.

> 11:55

استاد: من دوباره برگردم. رؤیت، طریق به یک بُعد خاص است. چه چیزی باعث خصوصیت دوازده درجه در این ماه شده، نه در ماه دیگر؟ فرمودید میقاتیت. چه چیزی باعث شد که در این ماه دوازده درجه

میقات باشد، نه در ماه دیگر؟ گفتید دیدن. خب شما همان دیدن در دلیل را میآورید. نه اینکه آن را از جیبتان در بیاورید. دیدن را از دلیل میآورید یا از جیب خودتان؟

شاگرد۲: خداوند چرا دیدن را طریق قرارداد؟ برای اینکه ما اشتباه میکردیم. میقات مهم بود. چون برای ما مستحیل بود، خداوند این رؤیت را طریق قرارداد.

استاد: به چه چیزی طریق قرارداد؟

شاگرد: به آن فاصلهای که در علم خودش هست.

استاد: آن فاصله که فرق میکند.

شاگرد: حکمت اینکه این فاصله در علم خدا قرار گرفته چیز دیگری است. شما نباید طریقیت را به آن جا ببرید.

استاد: من باید دوباره تکرار کنم. رؤیت طریق به آن فاصله در علم الله است. فی علم الله چرا دوازده با پانزده فرق میکند؟

شاگرد: خصوصیتی دارد اما نمیدانیم که آن چیست.

استاد: اگر شما به ادعا واگذار به علم خداوند میکنید من ادعا میکنم در علم خدا آن فاصله واحد است. از کجا حرف من را رد میکنید؟

شاگرد: بهخاطر اینکه رؤیت در دلیل آمده.

استاد: خب در عالم اثبات متمسک به حرف خداوند میشوید.

شاگرد: به لحاظ اثباتی پیشفرض ما این است که ما این رؤیت را رؤیت متعارف میفهمیم. بعد شما اشکال میکنید ثبوتا چیست؟ خب این موضوع نیست و طریق است.

استاد: من عرض میکنم شما میفرمایید رؤیتی که در لسان دلیل است، طریق به آن فاصله است. بعد فاصله چیست؟ چرا فاصله تفاوت کرد؟

شاگرد: شما میخواستید ثبوت آن را درست کنید ما عرض کردیم که این راه ثبوتی است.

شاگرد۲: اگر بگوییم یک پدیده تکوینی است؛ ظاهره سماوی است که ماه به قدری فاصله میگیرد. وقتی به بُعد خاصی که میرسد بر آن یک چیزهایی مترتب میشود که اهل زمین میتوانند آن را ببینند. حال ما که ماه را ظاهره سماوی به حساب میآوریم میگوییم این ماه باید یک درجه خاصی پیدا کند؛ به یک درجه خاصی که رسید چون میتوانند ببینند میقاتیت آن هم پیدا میشود. اینکه آنها میتوانند ببینند در میقاتیت نقش دارد، دلیل نمیشود که ظاهره سماوی را در کنیم. چون آنها میگویند قابلیت رؤیت هست. ولی من دارم به این پدیده نگاه میکنم که این قدر فاصله بگیرد. شما سؤال را برمیگردانید.

استاد: عرض من این است که شما از دلیل شرعی استفاده کردید که رؤیت طریقیت دارد. شما باید ذوالطریق را به دست ما بدهید. اگر بگویید ذوالطریق، فاصله خاصی است، میگوییم چرا در ماه دیگر پانزده درجه فاصله خاص است؟! چه چیزی باعث شده که دوازده فاصله خاص شده است. در علم خدا هم سبب میخواهد.

15:58

شاگرد: جاذبه خاص بین ماه و زمین باعث شده.

استاد: جاذبه نیست. جاذبه مربوط به بُعد سوُی میشود.

شاگرد: میخواهم بگویم عوامل مختلفی باعث آن میشود.

استاد: اهلال هلال روشن است. لذا گفتند که مستحیل است. یعنی شما باید چند چیز را در نظر بگیری تا از مجموع اینها مطمئن شوی که آلآن هلال، صلاحیت رؤیت پیدا کرده است. مطلبی که گفتیی این بود که رؤیت، طریق به رؤیتپذیری هلال است. این چیزی است که گفتهاند. در کتاب رؤیت هلال مفصل از آن بحث کردهاند ما که رؤیت میگوییم یعنی رسیدن به بُعد خاص که آن را رؤیتپذیر میکند. سؤال این است که رؤیتپذیر بودن وصف چیست؟ وصف رؤیت ما است یا وصف هلال است؟

شاگرد: وصف هلال است.

استاد: پس هلالی داریم رؤیتپذیر. آن رؤیتپذیری که وصف آن است، به این معنا است که هلال به نحو مطلق رؤیت شود؟ یا با چشم عادی رؤیت شود؟ بدون اینکه در بحث مصادره کنید.

شاگرد: با چشم عادی

استاد: خب اینکه مصادره شد. شما میگوییدی فی علم الله هلال به مرحلهای برسد که بتوانند آن را ببینند. با چه چیزی آن را ببینند؟ محل اختلاف بین مفتین است. عدهای میگویند مطلق آن را ببینیدی ولو با تلسکوپ باشد. عدهای میگویند با چشم عادی ببینیم. در بحث نباید مصادره کنید. شما میگوییدی رؤیت طریق به یک فاصلهای است که هلال، رؤیتپذیر باشد. به چه نحو رؤیتپذیر باشد؟ با چشم عادی. خب این مصادره شد. کسی هم که با تلسکوپ میگوید، میگوید هلال رؤیت پذیر باشد اما به نحو مطلق. ولو با چشم مسلح.

شاگرد: جهت شروع حضرتعالی این بود که صرف تعدد ابتعادهای خاص میتواند این اشکال را از بین ببرد. این عرائض ناظر به این بود که مشکل را از بین نمیبرد. و الا مشکل میقاتیت را قبول داریم.

استاد: عرض من این است که بازگشت میقاتیت به رؤیت است. خود رؤیت دوباره طریق است، که دور میشود. شما در این فضا ای مبتلا به دور هستیدی ای به مصادره مبتلا هستیدی ای خود به موضوعیت هستیدی. دوباره مجبور میشوید که بگوییدی رؤیت در لسان دلیل موضوع است. یکی از این سه حالت است؛ یا دور است، یا مصادره است، یا اینکه مجبور میشوید به جای اینکه بگوییدی رؤیت طریقیت دارد، بگوییدی موضوعیت دارد.

شاگرد: طریق خاصه است. طریق تعبدی است.

استاد: خب کدام رؤیت طریق است؟ مصادره هم نکنیم. دو مفتی هستند که یکی میگوید رؤیت ولو با تلسکوپ باشد و دیگری میگوید با چشم عادی. شما میگوییدی رؤیت طریق است. خب کدام رؤیت؟ رؤیت عرفی یا رؤیت متعارف؟

شاگرد: رؤیت عرفی.

استاد: عرفی! تمام شد. متعارف، اول الکلام است.

شاگرد: آن چیزی که در زمان اهلبیت، عرفی بوده.

استاد: یعنی در زمان اهلبیت اگر اجنبیه را با تلسکوپ میدیدند عرفی نبود؟

شاگرد: اگر با تلسکوپ اجنبیه را میدیدیم میگفتیم که تنقیح مناط شده است. بهخاطر اینکه در اینجا مناط هست، دچار حرمت میشود. نه اینکه دیدن صدق میکند.

شاگرد۲: شما فرض گرفتید که دلیل شامل رؤیت مطلق است، لذا فرمایش شما مستلزم دور نیست. این هم خودش مصادره است.

استاد: عرض من این است، رؤیت بهخودیخود که مقوله است، طریق نیست. یعنی لا اقتضاء است. وقتی مرئی را ملاحظه میکنید طریق میشود. با انواعی که قبلاً صحبت شد. چهار-پنج جور رؤیت بود. وقتی غرض خاصی به مرئی شما تعلق میگیرد، نزد عرف عام برای آن مرئی، صدق رؤیت میکند. مثال ساده آن؛ وقتی کسی بخواهد به شکار برود، اگر آهو را با تلسکوپ ببیند شما میگویید عرف عام میگویند که آهو را ندیده؟!

> 20:58

شاگرد: میگوییم دیدن صدق میکند.

استاد: تمام شد.

شاگرد: من گفتم در زمان اهلبیت لفظی آمده... .

استاد: یعنی در آن زمان اگر کسی تلسکوپ میگذاشت میگفتند که من آهو را ندیدم؟!

شاگرد: شاید از آن دیدن قصد خاصی داشته که غیر مسلح است. اگر در آن زمان تلسکوپ میگذاشتیم شاید میگفت این دیدن منظور من نیست. یعنی «رایت»ی که در دلیل آمده «رایت» خاصی بوده است.

استاد: «رایت» طریق به مرئی است... .

شاگرد: الآن امام علیهالسلام میخواهند بگویند که اگر با تلسکوپ ببینید حجت نیست و با چشم عادی حجت است. اما میبینند که اینها تلسکوپ ندارند، بهصورت عادی میگویند که ما را ببینید. خب این حمل میشود به نحو متعارف. یعنی آن دیدنی که با چشم عادی است. یعنی چشم مسلح را نه میتوانیم وارد کنیم و نه میتوانیم در کنیم.

شاگرد۲: در اطلاق میگویند اگر امکان فردی که میخواهد به آن تصریح کند برای متکلم نباشد، بعد آن فرد در اعصار بعدی موجود شود، معلوم نیست که این اطلاق شامل آن شود.

استاد: عرض من این است: وقتی شارع در ادله مختلف یک جا میفرمایند: «اذا اهل هلال الشهر»، یک جا میگوید «اذا رایت هلال الشهر»، وقتی شما با تلسکوپ دیدید هلال را دیدید؟ ای من نمیدانم چه چیزی دیدم؟ یعنی من نمیدانم که مقصود او از «اهل الهلال» چه بود.

شاگرد: هلال است.

استاد: تمام شد. من همین را عرض می‌کنم.

شاگرد: ولی اطلاق آن ثابت نیست.

استاد: وقتی هلال است، دیگر اطلاق چیست؟! من بعداً عرض می‌کنم که رؤیت طریق به وجود هلال در سماء است. هلال طریق است به خروج قمر از تحت‌الشعاع. خروج قمر از تحت‌الشعاع طریق است به دخول شهر قمری. دخول شهر موضوع برای وجوب صوم است. یعنی اگر شما این را ببینید، می‌بینید ارتکازاً همه با این موافق است. می‌بینم، چه چیزی را می‌بینم؟ هلال را. هلال را که دیدم چه شد؟ پس قمر از تحت‌الشعاع بیرون آمده است. قمر که از تحت‌الشعاع بیرون آمده چه می‌شود؟ پس ماه مبارک شروع شده است. حال که ماه مبارک شروع شده، چه؟ پس روزه بگیر. شب اول است. این مسیر است. حال شارع بیاید بگوید من عاشق دیدن هستم. دیدن را جزء موضوع گذاشته‌ام. این‌ها چیزهایی است که از جیب، روی دلیل شرعی گذاشته‌ایم.

شاگرد: اگر ما بگوییم این ذو الطریق به ابتعاد خاصی است که به جهت تکوینی خصوصیاتی دارد که ما نمی فهمیم، دراین‌صورت جواب چیست؟

استاد: اگر ابتعاد خصوصیاتی دارد که ما نمی فهمیم، اگر مقصود از آن اهلال هلال است که من از اول تا به حال به‌دنبال همین هستم. من می‌خواهم بگویم چرا بُعد می‌گویید؟! چرا روی حرف شارع چیزی می‌گذارید؟! شارع می‌گوید یک لحظه‌ای هست که هلال، اهلال می‌کند، من آن را موضوع قرار دادم. به‌خاطر این‌که خودم می‌دانم. آقا می‌گویند چرا می‌گویی خدا اهلال را موضوع قرار داده؟ خدا یک چیزی می‌داند که آن فاصله را موضوع قرار داده. فاصله‌ای که هر ماه تغییر می‌کند. عرض من این است که روی حرف شارع چیزی می‌گذارید. شارع می‌گوید من اهلال هلال را موضوع قرار دادم. در این ماه دوازده درجه می‌شود، بُعد دوازده درجه می‌شود. در ماه بعدی پانزده درجه می‌شود، بُعد پانزده درجه است. چرا تغییر کرد؟ نه این که چون در علم خدا این بُعدها یک چیزی هستند. چون در علم خدا به این صورت است که اهلال هلال فوائد تشریعیه دارد لذا آن را موضوع حکم قرار داده. بله، لازمه اهلال هلال این است که در یک ماه این بُعد دوازده درجه است، در ماه بعدی پانزده درجه است. عبارت را ببینید:

> 26:07
>
> > **لكن المهمّ هو تشخيص ما جعلت الرؤية طريقاً إليه، الذي هو الموضوع حقيقة، فهل هو الفاصلة الخاصّة بين الشمس و القمر، أم هو الهلال عند العرف؟ [3]**

شارع فرموده که اول ماه چه زمانی است؟ آن جایی که اهل الهلال؟ یا آن جایی که «اذا ابتعد القمر من الشمس»؟ بُعدی که در هر ماهی تغییر پیدا می‌کند و فی علم الله هم یک خاصیتی دارد؟ خب این دور زدن مطلب است. از جیب خودمان روی حرف شارع یک چیزی می‌گذاریم که خلاف واضحات ادله شرعیه است.

شاگرد: منظور از هلال چیست؟

استاد: این بحث دوم است. اگر باز فرمایشی دارید یادداشت کنید. گاهی بحث‌ها در هم می‌افتد مشکل می‌شود. برای آن روایت هم در فدکیه صفحه‌ای هست. ان شاءالله به آن می‌رسیم. یکی از چیزهایی که الآن وقتش هست را می‌گویم.

[1] http://mabahes.bahjat.ir/10932/

[2] رسالة حول مسألة رؤية الهلال، ص: ۳۴

[3] http://mabahes.bahjat.ir/10932/

عدم ورود شب‌ه خرمن و شب‌ه زنون در اهلال هلال

مدتی پیش آقا این برگه را به من دادند و من هم زیر آن کلمه نوشتم. وقتی فردا خواستم برگه را به ایشان بدهم دیدم که آن را تکمیل کردند و دو برگه دیگر هم به من دادند. برگه اول این بود، فرمودهاند: شما گفتید که یک لحظه ثبوتی، شروع ماه است. بعد میگویند چنین چیزی نمیتواند باشد. «با توجه به اینکه اهلال و تشکیل هلال امری تدریجی است، خصوصاً با رؤیت با تلسکوپ. نقطه نقطه اضافه میشود تا هلال شکل بگیرد. حال که اینطور است دچار شب‌ه خرمن هستید» یعنی همان مسأله تشکیک. «یعنی اصل تکون ثبوتی هلال دچار ابهام است و لحظهای نیست. ای باید شروع و حدوث شهر قمری را امری غیر از حدوث هلال دانست ای نحوه ابهام و نحوه کشش و تدریج را برای آن پذیرفت». این فرمایش ایشان است. من این جور نوشته بودم: «در شب‌ه خرمن، مشکل از کثرت کمّی است که رواداری پدید میآید. اما در شکلگیری هلال تنها نیازی به اتصال نقاط است که صدق قوس کند».

اینجا مهمترین بحثی است که از اول تا به حال بوده. هر چه هم به ذهن شریفتان میآید بگویید. فقط به نحوی باشد که به نحو مفاهمه پیش برویم. من آن چه را که عرض میکنم را کامل کنم و شما آن را تصور کنید. بعد سراغ گام های بعدی و توافق در این که کجای آن درست است و کجای آن غلط است، برویم.

در مانحن فیه ما یک مثال برای زوال زدیم و یک مثال هم برای رؤیت هلال زدیم. مثال زوال خیلی صاف است. سریع همه آن را تأیید میکنند که زوال یک لحظه است، مرکز شمس از نصف النهار در میشود. اصلاً در آن مشکلی ندارند. زودی جلو میرود. ولو منا‌قشات طلبگی در همه جا هست. ولی نسبت به نوع باحثین راحتتر جلو میرود. چرا بحث زوال از بحث رؤیت هلال آسانتر است؟ قبلا اشاراتی را عرض کرده بودم. جمعبندی میکنم.

ببینید در مسأله زوال، سر و کار ما تنها با حرکت است؛ با یک امر متصرم است. خورشیدی که روی حساب ظاهر دارد میرود، مرکز شمس روی خط نصف النهار میرسد. یک لحظه در زمان است که تحققش روشن است، لذا میگوییم زوال در شد. اما در رؤیت هلال همانطوری که آقا فرمودند اینطور نیست که سر و کار ما تنها با زمان و کمّ متصل غیر قار باشد. در هلال ما ذو جنبتین هستیم. هم هلال دارد میرود و از شمس دور میشود و نور آن کمکم میآید. نوری که از قمر میآید، تشکیل هلال کم غیر قار است؟ ای قار است؟ شکل هندسیای است که اجزاء آن قار است که مثلث و مربع و داییره میشود؟ ای زمان است که تیکتیک جلو برود؟ خیلی روشن است، هلال و شکل آن کمّ متصل قار است. ابهامی که در اینجا پیش میآید و مسأله را مشکل میکند همین ذو جنبتین بودن است.

> 31:04

مرحوم آقای خوئی خروج القمر عن تحت‌الشعاع را با اهلال قمر و صیرورة القمر قابلا للرؤیة مرادف گرفتند. خب اگر در اینجا ما بگوییم اهلال قمر باشد، دچار همان شب‌ه است که چه زمانی هلال

است؟! الآن نقاط جمع شده است، حال بگو که چه زمانی هلال می‌شود؟! هر لحظه‌ای و هر ذره‌ای را می‌توانیم کم و زیاد کنیم. به عبارت دیگر در قمر رواداری می‌آید. ولی در زمان نمی‌آید. من توضیح این را عرض می‌کنم تا به گام دوم بیایی‌م.

در هر کدام از اینها اشکال داری بگویی‌د. البته مبادرت به اشکال نکنی‌د. ابتدا تصور کنی‌د. امر متصرم چون لحظه‌ای است، لحظه به لحظه جلو می‌رود. ام مانند هلال یک چیز ثابت ندارم که اجزائش مانند دائره ثابت باشد. لحظه به لحظه جلو می‌رود. در امر متصرم سیال، هیچ لحظه‌ای با هم جمع نمی‌شوند. آن ِقبل با آن ِبعد ممکن نیست در وجود با هم جمع شوند. او ینعدم و آن ِجدید یوجد. در امر متصرم که به این صورت است ما پارادوکس خرم ابهام و فازیت نداری‌م. اصلاً ممکن نیست. و لذا خود ایشان هم در برگه بعدی زوال ای نقطه مقارنه را می‌پذیرند. لحظه مقارنه، فازی نیست. دچار پارادوکس خرمن نیست. لحظه زوال دچار پارادوکس خرمن نیست. چرا؟ به‌خاطر اینکه یک لحظه‌ی زمانی است.

خب حال به گام دوم می‌آیی‌م. این جایی بود که چیزی متصرم بود و دچار پارادوکس نبود. اما وقتی سراغ جایی آمدیم که کم ّمتصل قار است، دچار پارادوکس می‌شود. یکی از مثال‌های روشن این است: ابتدای کوه دماوند کجا است؟ اول من کجا است؟ مثال‌هایی است که همه زده بودند. حال به پارادوکس برویم. میلی‌متر میلی‌متر مدام آن را کم می‌کنیم. اول من کجا می‌شود؟ کجا پایان پیدا کرد؟ لذا دچار تشکیک و پارادوکس خرمن هستیم. اما در هلال به این صورت نیست. این را اول باید معین کنیم. هلال چون قرص است، از اندرون قمر هلال شروع می‌شود. یعنی ما در جایی دچار پارادوکس خرمن می‌شویم که نقطه آغازین در یک متصرم نداشته باشیم و همچنین نقطه آغازین در یک کم متصلی که شکل دارد و حد دارد. در یک داره چون یک خط محیط داریم، اگر بخواهیم از این خط وارد فضای سطح داره بشویم، نقطه آغاز داریم. در نقطه شروع ما که پارادوکش خرمن نمی‌آید. تنها مشکلی که دارد همان پارادوکس زنون است.

پارادوکس زنون از دو هزار سال پیش معروف بوده است. این پارادوکس می‌گفت اصلاً محال است که حرکت حادث شود. چرا؟ وقتی می‌خواهید از نقطه شروع حرکت کنید باید یک واحدی را بروید. اول تا نصف آن واحد را نروید که نمی‌توانید آن را بروید. اگر بخواهد از نقطه صفر به نقطه یک بپرد، تا زمانی‌که از نقطه نیم در نشده ممکن نیست که بپرد. این حرف زنون است. از صفر می‌خواهد به یک بپرد، پس باید از نیم در شود. وقتی می‌خواهد از نیم در شود، باید از نیم ِنیم در شود. وقتی می‌خواهد از نیم ِنیم در شود، باید از نیم ِنیم ِنیم در شود. این را تا بی‌نهایت بروید. کی به صفر می‌رسید تا از اینها در شود؟ هیچ وقت. لذا یک متحرک برای اینکه به نقطه یک برسد باید بی‌نهایت حرکت بکند، البته باز هم نمی‌رسد. این اشکال معروف قدیمی او است.

خب حال چه جوابی به آن می‌دهید؟ جواب های مختلف. آن چیزی که فعلاً فرض ما است، این است: علی ای حال ما یک اصل موضوع داریم که حرکت داریم؛ حدوث پیدا می‌کند. حدوثش هم به این نحو است با ساده‌ترین بیان: در هر امر حادث متصرم ما سه چیز داریم که منطبق بر هم هستند که در پایه‌ای ترین حال متحرک هستند. یک ذره در یک لحظه در یک نقطه. این سه را روی هم تطبیق دهید. دیگر نمی‌توانید اینها را تقسیم کنید. و لذا متصرم این است که می‌گویید هر لحظه‌ای با لحظه‌ی دیگری تفاوت دارد. در هر لحظه‌ای ذره متحرک در یک نقطه‌ای است. اینها هم به ازاء هم هستند. این زیباترین تعریف برای توضیح این است.

> 36:18

پس هیچ لحظه‌ای قابل تکرار نیست و هر نقطه‌ای تفاوت می‌کند. برای اینکه فرض گرفتیم که شروع حرکت است، ما یک نقطه شروع داریم. در نقطه بعدی وارد محیط شده‌ایم. اینجا که پارادوکس خرمن نیست. چرا پارادوکس خرمن نیست؟ چون نقطه در این فرض لایتجزی است. و الا حرکت

نخواهیم داشت. اگر تسلیم حرف زنون شویم اصلاً حرکت نداریم و اصلاً شروع نداریم. اگر قبول داریم که هلال داریم، تشکیل هلال داریم، حرکت داریم، حرکت ام نقطه آغاز دارد که محیط قمر است. فاز قمر از اینجا شروع میکند و بخش نورانی از اینجا شروع میشود. پس چون فاز داریم در شروع مشکل پارادوکس خرمن نیست. رواداری در اینجا نمیآید. اساس پارادوکس خرمن به رواداری است. اگر شما رواداری را از آن بگیرید پارادوکس کنار میرود. در متصرم الوجود چون رواداری ندارید –چون وجود ندارد- پس پارادوکس نداریم. در تشکیل هلال چون لبه آغازین دارید پس در لبه آغازین پارادوکس خرمن ندارید.

این برای نفس الامر مطلب است. فقط میمانند که ما ببینیم، عرف ببیند که نقاط تشکیل شود و ببیند که حد دانژون ثابت است یا نه.

شاگرد: رواداری که تنها از این طرف نیست. در امتداد قوس که رواداری هست.

شاگرد۲: نقطهنقطه از این هلال کم میکنیم. چه زمانی هلال منعدم میشود؟ یا نقطه به نقطه اضافه میکنیم، چه زمانی این هلال میشود.

استاد: در صفحه چهار من عبارت را یک بار دیگر بخوانم. در صفحه چهارم من اینطور عرض کردم:

> **لكن لا بدّ من التفرقة بين الهلال و القمر، فصحيحٌ أن نقول إنّ القمر في المحاق مثلاً و لكن ليس بصحيحٍ أن نقول إنّ الهلال في المحاق إلاّ مجازاً، لأنّ قوام صدق الهلال بالخروج من تحت الشعاع، و لعلّه كما يقال استهلّ الصبيّ كذلك استهلّ القمر المستجنّ في المحاق، فمتى يصدق الهلال؟ هل النقاط النورانية التي تُرى بالتلسكوب قبل لحظات خروج القمر من تحت الشعاع تسمّى هلالاً؟ كيف يمكن أن تكون تلك النقاط المنفصلة غير المتّصلة هلالاً و قد عدّ في مفهوم الهلال كونه قوساً نورانيا من القمر؟ و القوس لا يكون الا متصلا، و النقاط المنفصلة لا تسمى قوسا و لا هلالا فإنّ قوام صدق كثير من الألفاظ و معانيها بحصول هيئة خاصّة اجتماعية في أجزائها، مثلاً الأجزاء الصغار للماء و البخار مشتركة إذا رُئيت بالمجهر، و لكن لا ريب في تفاوت صدق الماء و البخار و تفاوت آثارهما و أحكامهما العرفية العقلائية و الشرعية**[1]

«... قد عدّ في مفهوم الهلال كونه قوساً نورانيا من القمر؟»؛ نقاط منفصله که قوس نیست. این حرف آن جا است. هیئت اجتماعیه در آن هست. جوابی که من عرض کردم این است: ببینید در نقاط نورانیه یکی دید ما است که فعلاً کاشف است. یکی هم فی علم الله است. فی علم الله تعالی لحظهای که قوس، قوس میشود لحظه است.

شاگرد: قوس از تحتالشعاع خارج میشود.

استاد: ببینید هلال چند اصطلاح دارد. یکی همان حد دانژون است که درجه کمانش است. یعنی هلال چند درجه قوس کمانی دارد. مثلاً دون درجه. یکی فاز آن است. یکی پهنای آن است. پهنای هلال یک چیز است و درصد آن بخش نورانی هم یک چیز است. اینها تفاوتهای ظریفی دارد که گفتهاند. فی علم الله تعالی همه اینها روشن است. ما ادعای ثبوتیمان این است که یک لحظه بیشتر نیست که خدای متعال میگوید الآن اهلال هلال شد. یعنی هلال از دو حال بیرون نیست. یا میگوییم وجه تسمیه هلال به تسمیه الهی است؛ که لسان عربی لسانی است که به وضع الله

تعالی است. مدافعینی هم دارد که سر جایش قابل بحث است. عدهای حسابی مدافع آن هستند که واضع لغت عرب خدای متعال است. در روایت هم دارد «العربیة لسان اهل الجنة[2]». در آن مقالهای که آن شخص مصری برای جابر بن حیان چاپ کرده بود، یادم هست حضرت فرموده بودند ای جابر اگر میخواهی کارهای علمی در فن خودت را پیش ببری، عدد شیء را با عدد زبان عربی، معادله و موازنه درست کن. مثلاً اگر میخواهی روی طلا کاری انجام دهی، بهعنوان ذهب سراغ آن برو، نه بهعنوان طلا. چون لسان عربی یک نحو ارتباط با تکوین دارد. خب اینها یک چیزهای دیگری است.

> 41:34

اگر بگوییم خداوند متعال هلال را تسمیه کرده؛ فی علمه سمّی شیءً هلالا، دراینصورت برای ما خیلی صاف است، هم میگوییم تسمیه آن برای خداست و هم علمش برای خودش است. لحظهای هم که هلال هلال میشود نزد او معلوم است. بعداً برای ما میگوید حال چشم باز کنید و ببینید. آن هلال هلالی که من اسم آن را هلال گذاشتم شما میبینید ولو اماره بر مضی و تحقق آن است. ای نه، هلال تسمیه عرفی است و با چشم عادی دیده شده و خداوند متعال هم مشی بر همین مواضعه بندگانش کرده، آنها اسم این را هلال گذاشتهاند و او هم طبق مواضعه آنها برای آنها خطاب فرستاد. مواضعه عرفی در اندرون خودش با پارادوکس خرمن مواجه میشود. اما اگر در یک وضع عرفی که خود عرف در تسمیه، کاری کرده که با پارادوکس خرمن مواجه میشود، آیا فی علم الله هم آن را داریم یا نداریم؟ این یک سؤال جدایی است که باید بررسی شود. سوالش هم بهگونهای است که ...

شاگرد: جواب ندارد.

استاد: جواب ندارد یا... . مثلاً در خرمن، در علم خداوند بهگونهای هست که اگر یک دانه اضافه کنیم حال دیگر خرمن شود؟ اگر همان یک دانه را کم کنیم و از خرمن بیافتد یا نه؟ ممکن است بگویید نه. مانعی ندارد. میخواهم بگویم که بحثش به این صورت است. اگر بگویید فی علم الله یک دانه اضافه کنیم خرمن میشود و قبل از آن نبود، معنایش این است که فی علم الله رواداری در پارادوکس خرمن نیست. نزد خدا رواداری نیست. نزد ما است که نمیتوانیم. اما اگر بگوییم نه، حرف دیگری است.

آن چه که من الآن میخواهم عرض کنم این است: اهلال هلال عرفی ولو دچار پارادوکس خرمن باشد، اگر فرمایش مرحوم آقای خوئی را جدا کنیم و بگوییم اهلال هلالی که دچار پارادوکس خرمن هست –حتی علی الفرض که قبول کرده باشیم- خودش موضوع اصلی نیست. دوباره خودش طریق به خروج قمر عن تحتالشعاع است که یک لحظه است. یعنی وقتی اهلال هلالی میشود که دچار پارادوکس خرمن است و باید صبر کنیم تا قطع پیدا کنیم، مانعی ندارد. چون اگر خودش موضوع بود دست ما بسته بود که چه کار کنیم. اما وقتی خود هلال طریق به خروج قمر از تحتالشعاع است که یک لحظه است و بهخاطر اینکه متصرم است، دیگر پارادوکس خرمن در آن نمیآید دیگر مشکلی نداریم. میگوییم این کاشف و طریق به خروج است.

شاگرد: میگوییم هلالی که شکل گرفته میخواهد طریق به خروج از تحتالشعاع باشد، این هلال باید امکانیت رؤیت داشته باشد. یعنی آن دوری که شما در صورت قبلی درست کرده بودید در اینجا هم درست میشود.

شاگرد۲: این گذاشتن روی دلیل شرعی نیست؟ یعنی اهلال را به خروج از تحتالشعاع معنا کردید که در دلیل شرعی نیست. در آخر جلسه قبل هم فرمودید منظور از خروج از تحتالشعاع آن چیزی است که تشکیل هلال تابع آن است. الآن تابع و متبوع جابجا شد. یعنی تحتالشعاع یک نقطه تکوینی و بُعد خاص نیست که آن را با هلال کشف کنیم. بلکه از روی هلال تعریف میشود. لذا

نتوانستم تصوری کنم که طریق به چه چیزی شد.

استاد: بیینید باید برگردیم و ببینیم روی مقدمه توافق داریم یا نه. شهر، ماه، یک قطعه زمانی هست یا نیست؟

شاگرد: هست.

استاد: لحظه آغاز و پایان دارد یا ندارد؟ یک قطعه زمانی لحظه آغاز دارد یا ندارد؟

> 45:53

شاگرد: اگر ساخت عرفی باشد همانطور که در مفهومشان دچار شبهه خرمن هستند، آن بازه زمانیکه عرف تعیین میکنند مانند بازه مکانی منا و کوه دماوند ممکن است تابع تعیین میلیمتری آنات و لحظات ثبوتی نباشد. اگر بگویید خدا آنها را ساخته حد دارد. اما اگر عرف ساخته باشد ممکن است خود آغاز این زمان دچار شبهه باشد. مثل غروب و عصر .

استاد: نه، عصر تفاوت دارد. صبر کنید. همین را میخواهم عرض کنم.

شاگرد: غروب شرعی منظور است. مانند ذهاب حمره. بازههای زمانیی هست که عرف با آنها کار میکند و مواعده میکند اما غرضش به ترتیب آنات نکشیده است.

استاد: شما عرف عام را در نظر بگیرید. ما چیزی روی حرف شرع نگذاشته ایم. درجاییکه عرف تسمیه میکند و تسمیه او دچار تشکیک و پارادوکس خرمن هست؛ قهرا چون غرضش در میرود به هدف میرسد؛ آن را دقیقاً در بحث ما بیاورید. عینی قطعه زمانیکه آغاز و انجام دارد. روی حساب خود ذهن عرف به جایی مثال بزنیم با اینکه نزد عرف قطعه است اما شروعش مشکوک باشد. عصر قطعه زمانیای نیست که آغاز و انجام داشته باشد.

شاگرد: آغاز طلوع فجر چه بسا مصادق خرمن باشد. اینکه میفرمایید فی علم الله تعالی بحث دیگری است. فرض این است که شریعت نیامده است. آنها یک طلوع فجر و طلوع شمسی دارند. بین الطلوعین یک بازه زمانی است که آغازش... .

استاد: بسیار خب. الآن خود عرف میخواهد یک قطعه زمانی را معین کند. میگوییم عصر، عرف میگوید من در تسمیه عصر اصلاً نیازی به تعیین قطعه ندانشتم. از عرف بپرسید. میگوید منظور من از عصر یک محدودهای است. مثل معظم که میگوییم. چطور میگوییم معظم روز؟ میگوید وقتی معظم میگوییم اصلاً مقصود من نیست که اینجا شروعش است. اما یک جایی است که مقصود عرف، شروع است. مثل طلوع شمس تا غروب. یک امر عرفی است که ربطی به ادله شرعیه ندارد. وقتی به عرف میگوییدی طلوع، همه میفهمند که طلوع به چه معنا است. اما وقتی عرف نیاز پیدا کرد و روی کلمه طلوع متمرکز شد، نزد خود ذهن یعنی چند لحظه با هم طلوع است؟! ای نه، وقتی نیاز پیدا میکند چون متصرم است؛ چون سر و کار عرف با زمان متصرم است و میخواهد قطعه را تعیین کند، چارهای ندارد که برای شروع، لحظهای را تعیین کند. شما یک مثال بزنید که نقض عرض من باشد.

شاگرد: کدام عرف؟ عرف عام یا خاص؟

استاد: عرف عام.

شاگرد: چون در بحث ما است، باید سراغ عرفی بروید که new moon میگیرند.

استاد: طلوع و غروب را عرف عام می‌گویند ای نه؟ منظور من این است که باید یک لحظه باشد. چرا؟ چون عرف چراهای ندارد. لذا عرض می‌کنم که ما روی ادله شرعیه نگاشته ایم. وقتی شارع می‌خواهد قطعه زمان متصرم را تعیین کند، ریخت زمان متصرم این است که لحظه آغاز می‌خواهد. و گرنه قطعه معین نیست. «اتموا الصیام الی اللیل» یک چیز بیسر و دست می‌شود.

شاگرد: شما پیش‌فرض می‌گیری‌دی که اگر از اول تا آخر قطعه معین را خط‌کش گذاشتیم، این تعداد ثانیه است.

استاد: پیش‌فرض من این است که این قطعه، قطعه زمانی است که ریختش لحظه به لحظه عوض می‌شود. دو لحظه با هم نیست تا بگویی چه این و چه آن. اگر آن هست بعدی نیست. اگر بعدی هست اولی نیست. چون با هم موجود نیستند محال است که دو لحظه با هم آغاز شوند. چون لحظه قبلی که محو شده است و لحظه بعدی هم که نیامده. کدام لحظه شروع است؟ هر کدام هست، وقتی این لحظه آمد بعد از آن دیگر شروع می‌شود. این لحظه نیامده و هنوز شروع نشده است. اقتضاء ریخت زمان این است.

شاگرد: منظورم این است که ریخت زمان به این صورت است و ریخت مفهوم عرفی هم این است که به تبع اغراضش متمرکز می‌شود.

> 50:49

استاد: خب یک مثال بزنید.

شاگرد: هر گاه نیازش ضروری‌تر شد دقتش بیشتر می‌شود و تا بینهایت می‌تواند ریز شود، تا جایی که رافع غرضش باشد.

استاد: نه، من تسمیه دقیق را نمی‌گویم. عرف عام روز را از دو هزار سال پیش تا حالا وضع کرده‌اند. از عرف عام بپرسید روز چه زمانی است؟ می‌گویند طلوع آفتاب تا غروب آفتاب. در این هیچ مشکلی ندارید. پس نمی‌خواهد که دوباره وضع کند. عرض من این است که وضع عامی که همه عرف کرده‌اند و هزار سال هم می‌دانستند الآن نیاز به تدقیق در تطبیقش دارند. نه نیاز به تسمیه جدید. الآن می‌خواهند بگویند روزی که می‌گفتیم از طلوع شمس است، طلوع شمس از چه زمانی است؟ الآن دقیق شده و ساعت الکترونیکی می‌خواهد بگوید که طلوع شمس از چه زمانی است. الآن ما با آن کار داریم. روز را دوباره وضع می‌کنند؟ ابدا. چه کار می‌کنند؟ می‌گویند آن طلوعی را که داشتیم ولی غرضمان در می‌رفت، حالا تدقیق می‌کنیم چون ریختش این است که دو لحظه با هم نمی‌توانند باشند. چراهای ندارید که یک لحظه را آغاز آن بگذارید.

شاگرد: خصوصیت طلوع این است که قرص به بالا می‌آید و شکل هندسی دارد و الا اگر طلوع فجر باشد که یک روشنایی در آسمان است؛ والّا عرف ابائی ندارد که واقعه های تکوینی مانند طلوع مبدأ زمان بگیرد که فرمودید به سمت تدقیق اثباتی می‌رود و من وضع جدید؛ بائی هم ندارد که یک محدوده زمانی را با آغاز و انجام لغزنده تعیین کند که خودش تعیین ثبوتی روشن و معینی ندارد. مانند طلوع فجر و بعد از ظهر که به یک امر تکوینی مشخص متصرم که بشود روی آن بند کرد نیست، بلکه به یک عناصری مانند دیدن و روشنی و اموری که شدت و ضعف دارد بند شده است. خود اینها دچار خرمن بوده و عرف ابائی هم نداشته چون تجربه داشته. یعنی دیدیده با اینکه در این مفاهیم شبهه خرمن هست اما زندگیش جلو می رفته، روی زمان هم ممکن است در یک جاهایی این را تکرار کنند. اینکه شما به روزی مثال می‌زنید که از طلوع شمس آغاز می‌شود و دچار شبهه خرمن نیست و به سمت تدقیق آن می‌روید قبول است، اما مثال‌هایی در طرف دیگری هم دارد که آغازش به این صورت نباشد. حالا در شهر هم عرضم این است که ابائی ندارید که بگویید چون هلال غالبا

دچار این مشکل نبوده، می‌گفتند با هلال هم کار می‌کنیم. حالا به نقطه بسیار دقیقی خورده‌ایم که با کم کردن و اضافه کردن یک نقطه معلوم نیست که از صدق هلال افتاده ای نه. عرف هم آغاز شهرش را هم تابع این هلال کرده است. نوعاً به مشکل بر نمی خورده. حالا یک جا به مشکل برخورد کرد مانند بقیه موارد شبهه خرمن می‌شود.

استاد: یعنی اگر به مشکل خورد تسمیه را رها می‌کند؟ یا این‌که تدقیق می‌کند که تسمیه من چه بود؟ یعنی مرز دقیق متصرمی که یک لحظه شروع بیشتر ندارد را روشن می‌کند؟

شاگرد: معلوم نیست که شهر قمری بیشتر از یک لحظه نداشته باشد. این مدعای اول است.

استاد: حتی مثال عصر؛ شما فطرت بشر را ببینید. اگر بگوید لحظه نماز عصر باید در وقت عصر باشد و فضیلتش با این است، در اینجا چه می‌گوید؟ چه ساعتی را می‌گوید؟

شاگرد۲: اگر چنین حکمی برای عرف بیاید به آن نمی خورد. چون این یک بازه ای است که ابتدای آن را لغزنده قرار داده.

استاد: اگر بخواهند الآن به آن نظم بدهند چه کار می‌کنند؟ می‌گوید سُبع این شاخص، نصف این شاخص.

شاگرد: این اعتبار جدید می‌شود.

استاد: اعتبار جدید نیست.

شاگرد: یعنی به‌خاطر غرض جدید ملاک جدیدی می‌گذارند که آن اعتبار قبلی را تدقیق کنند.

استاد: عرض من معلوم شود. چون سر و کارشان با امر متصرم است لحظه‌ها با هم نیستند. چون لحظه‌ها با هم نیستند حالا نیاز شده که دقت کنیم. وقتی نیاز شد چاره‌ای ندارند. لحظه‌ها با هم نیستند، چه کار می‌خواهید بکنید.

شاگرد۲: اعتبار جدید است. یعنی... .

استاد: در صورت هم همین حرف را گفتیم. وقتی شما می‌گویید وجه الانسان چیست، بعد می‌گویید «ما دارت علیه السماء»، این وضع جدید بود؟!

شاگرد: در امتداد قوس هلال دیگر بحث تصرم نیست. ما در امتداد قوس هلال، رواداری داریم.

استاد: نه، رواداری نداریم. در دید ما هست، البته آن را هم قبول نداریم و به آن هم می‌رسیم. حتی در جزء لایتجزای درک بشر در نور، هم خود بشر ممکن است برسد و هم فی علم الله واضح است که برای ما هم وقتی اهلال هلال می‌شود که چشم ما ممکن است ببیند، لحظه است. کما این‌که خدای متعال حیوانات را خلق می‌کند که زودتر از ما ببینند. همانطور که می‌گویند اسب صدای زلزله را زودتر از ما می‌شنود یا حتی صدایی که ما نمی شنویم را می‌شوند. خداوند حیوانات را خلق می‌کند که هلال را می‌بینند اما ما هنوز نمی‌بینیم. چون طوری چشم ما را آفریده که آن هلال را نمی‌بینیم. ولی همین‌جا عرف با ارتکاز خودش می‌گوید خدا این حیوان را طوری آفریده که هلال را می‌بیند. اصلا در اینجا مجاز نمی‌گوید. می‌گوید این حیوان هلال را می‌بیند. چشم او که چیزهایی را می‌بیند که ما نمی‌بینیم.

> 57:32

بنابراین چشم ما هم لحظه آغازین دارد که می‌تواند هلال را ببیند. ولی برای نوع متوسط یا اعلی الافراد یا دون الافراد؟ برای هر فردی لحظه‌اش معلوم است. یعنی خدای متعال هر چشمی را که به بنده‌ای داده در علم او هر لحظه‌ای که بخواهد امکان دیدن داشته باشد معلوم است.

شاگرد: این همان بُعد خاص است. یعنی هر کسی برای خودش لحظه‌ای دارد.

استاد: این برای دیدن او است. غیر از موضوع حکم شرعی است. برای او این لحظه فی علم الله معلوم است. اما خدای متعال کدام یک از اینها را لحظه موضوع حکم خودش قرار داده؟ هیچ‌کدام از اینها را؛ همه اینها محرز موضوعی است که برای حکم خودش قرار داده.

شاگرد: لازم نیست این را هم بفرمایید. یعنی فرمایش شما که فی علم الله ثبوتا یک آن مشخص دارد، ثابت می‌شود ولو بپذیریم در صدق خارجی آن ابهام داشته باشد. شما برای شبه صدقیه دو مثال زدید. یکی مثال آب و خاک بود که گل می‌شد. و یکی مثال هلال را فرمودید. روی شکل هندسی هلال تکیه نفرمودید. روی خصوصیت نور تکیه کردید. چون نور شدت و ضعف دارد، مفهوم نور کاملاً برای ما روشن است. اینکه چقدر فتون در اینجا هست فرض کنید کاملاً روشن است. اما در انطباقش و اینکه آلآن این هلال شد یا نه، نمی‌دانم. یعنی در اینجا می‌توانیم بگوییم صدق خارجی هلال در نفس من ابهام دارد. اما این قرار است کاشف از خروج قمر از تحت‌الشعاع شود.

استاد: شما آلآن می‌خواهید در علم الله هم اشکال کنید؟ یا در علم الله موافق هستید؟

شاگرد: فی علم الله هست. ذات نفس من ابهام است. یعنی نفس الامر مزاج من ابهام است که نمی‌دانم چه زمانی اول آن است. اما اینکه این کاشف از آن است و مضی آن است؛ این که قرار شد رؤیت من کاشف از خروج از تحت‌الشعاع باشد، فی علم الله روشن است. ثبوتش روشن است.

استاد: خب اگر قبول کنیم که فی علم الله روشن است، در بسیاری از مقصودهایی که من دارم جلو می‌رویم.

شاگرد: عرض من هم همین است. یعنی فرمایش شما درست است و لازم هم نیست که بگوییم رؤیت در مزاج من حتماً یک لحظه‌ای دارد.

استاد: بله، درست است.

شاگرد: رفقا که می‌فرمایند ذهنشان در این فضا است.

استاد: امروز هم تأکید کردم. ولو لحظه امکانیت رؤیت ما برای هر شخصی جدا و معلوم باشد، هیچ‌کدام موضوعیت ندارند. باز همه طریق هستند به‌سوی آن چه که فی علم الله تعالی اهلال هلال است. اگر تسمیه از ناحیه خداوند متعال باشد...؛ البته در تسمیه عرفی هم یک حرفی در آن هست. شما مثال به مرکب و ... زدید؛ تسمیه‌های ناشی شده از غرض با تسمیه‌های شیء تفاوت می‌کند. وقتی به هلال، هلال می‌گویید از یک غرضی آن را تسمیه نکرده‌اید. به خودش و به نورانیت آن می‌گویید. اما وقتی می‌گویید مَرکب و میزان و...، آن غرض را در نظر می‌گیرید. قوام تسمیه شما غرض شما است. آن چیزی که غرض را برآورده کند مسمی به همین است.

> 1:01:20

شاگرد: در جلسات قبل می‌گفتید که موضوع اهلال هلال است. آلآن می‌گویید که اهلال هلال هم طریق به خروج از تحت‌الشعاع است.

استاد: فرمایش آقای خوئی را به همین دلیل می‌گوییم. می‌خواهم بگویم ایشان اینها را یکی می‌گیرند اما وقتی ام جلوتر می‌روی و دقت می‌کنی می‌بینی چون سر و کار ام با زمان است که آناتش جمع نمی‌شود ...؛ چیزی هم روی دلیل شرعی نمی‌گذاری چون خدای متعال هم زمان را تعیین می‌کند مثل عرف عام که می‌گویند طلوع تا غروب؛ چطور عرف در طلوع تا غروب تسمیه جدیدی نمی‌کنند ولی وقتی مورد نیازشان شد و ساعتشان الکترونیکی شد مجبور هستند در لحظه طلوع خط‌کش بگذارند و بگویند حالا دیگر طلوع شمس است. چراهای ندارند. چون سر و کارشان با متصرمی است که ووجد و ینعدم. وقتی ریختش تصرمی است نمی‌توانند آن را کاری کنند.

شاگرد: یعنی حتی در مواردی‌که نیاز دارند باز هم نمی‌توانند در رؤیت خودشان آن نقطه را پیدا کنند ولی می‌توانند آن نفس الامر را پیدا کنند. یعنی وقتی به آن نقطه نگاه می‌کنند در مزاجشان طلوع شکل نمی‌گیرد ولی می‌توانند آن را تعیین کنند چون یک ثبوت روشنی دارد.

استاد: مثل زوال. الآن شما می‌توانید با ساعت الکترونیکی می‌توانید یک هزارم ثانیه جلوتر بروید؛ یک میلی‌ردم ثانیه می‌توانید زوال را تعیین کنید. ارتکازات متشرعه هم ابا ء از آن ندارد. یادتان هست که حدیث ال نعم را خواندم؟ حضرت سؤال کردند که زوال شده یا نه؟ گفتند ال نعم. گفتند این چه جوابی بود که دادی؟ گفت در فاصله‌ای که آمدم بگویم ال، زوال شد و چقدر هم گذشت! چقدر این روایت مناسب این ارتکاز است! زوالی که ما برای کشف آن فاصله‌های عجیب داریم، وقتی زیر یک میلی‌ردم ثانیه برویم آن محو نمی‌شود و باز هم زوال است. می‌گوییم وقتی زیر یک میلی‌ردم ثانیه می‌روی حالا باید وضع جدیدی برای زوال تعیین کنید؟! ما به وضع جدیدی نیاز نداریم. بلکه ریخت وضع طوری بود که متصرم بود، لذا باید در آن لحظه تدقیق کنیم و به آن برسیم. نه اینکه وضع آن را عوض کنیم. به فرمایش آقا تا مادامی هم که نیاز نبود همان مسامحه کار ما را در می‌برد و غرض از موضعه بود. اینکه یک وضع برای غرضی باشد و محورش غرض باشد، غیر از این است که هر وضعی یک غرضی دارد. هر وضعی قطعاً یک غرضی دارد اما گاهی وضع هایی هست که محوریت آن غرض است. مانند مَرکب، مانند میزان.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] http://mabahes.bahjat.ir/10932/

[2] الإختصاص، ص: ۲۶۴...؛ وَ كَانَ لِسَانُ آدَمَ عَ الْعَرَبِيَّةَ وَ هُوَ لِسَانُ أَهْلِ الْجَنَّةِ